

تجرباتی

آموزش ابتدایی

دوره ۱۵ - شماره ۶
اسفند ۹۰

موش های وارونه و سواد خواندن ۱۸ / سیدرضا رضوی قمی
قاب عکس خوش خطی ۲۳ / طاهره شیرخانی
علیرضا حرف نزن! ۲۳ / فردوس پاک دامن تهرانی
تغییر رفتار بدون کتک خوردن! ۲۴ / مصطفی عبدلی
پیام های قرآنی در رشد نوآموز ۲۶ / شکوه تقدسیان
چرا خانواده ای آقای هاشمی تصادف نمی کنند؟ ۲۸ / مریم روزبهانی
با دوستی، بادگیری را آسان کنیم ۳۰ / اعظم فرازنده نیا
سایه ها به صف ۳۱ / سعیده اصلاحی
خاطرات به یاد ماندنی / اکرم السادات حسینی

تجرباتی



سیدرضا رضوی قمی

موش‌های وارونه وسواد خواندن

راهنمای طرح پرسش از متون علمی و ادبی براساس فرآیندهای درک مطلب آزمون پرلز

اشاره

در سه سال گذشته، مطالب فراوانی را درباره‌ی سواد خواندن، روش‌های توسعه‌ی آن و مباحث علمی مرتبط با این مقوله چاپ کرده‌ایم. این مطالب، گستره‌ی وسیعی از روش‌های اجرایی مربوط به توسعه‌ی سواد خواندن تا تجربه‌های آموزگاران در کلاس‌های درس را دربرمی‌گرفت. در این شماره مقاله‌ای را می‌خوانید که براساس متن پرسش‌های آزمون جهانی درک مطلب پرلز، تدوین شده است. مؤلف مقاله که کارشناس ارشد رشته‌ی تکنولوژی آموزشی است، مقاله را در شماره‌های آینده با بهره‌گیری از داستان‌های کتاب‌های «فارسی» چهارم و پنجم ادامه خواهد داد.

سرآغاز

آن آورده شده است تا خواننده درک کاملی از این فرآیندها به دست آورد و بتواند با طرح پرسش‌هایی که از سطح بازبایی اطلاعات به سطح ارزش‌یابی گسترده شده‌اند، به ارزش‌یابی از درک مطلب دانش‌آموزان در خواندن متن‌ها بپردازد.

همان‌گونه که طبقه‌بندی هدف‌های آموزشی **بلوم** به معلمان کمک می‌کند به هنگام طراحی فعالیت‌های آموزشی و سنجشی خود، از هدف‌های بهتری استفاده کنند و از پرداختن به هدف‌های سطحی و تکراری بپرهیزند. آشنایی با فرآیندهای درک مطلب آزمون سواد خواندن «پرلز» نیز می‌تواند در طراحی پرسش از متون علمی و ادبی مورد استفاده‌ی مشابه قرار گیرد. توجه به فرآیندهای درک مطلب آزمون پرلز در طرح پرسش از متن‌های کتاب «بخوانیم» و یا متونی که دانش‌آموزان به عنوان فعالیت‌های ویژه مطالعه می‌کنند، می‌تواند از دو جهت مفید باشد:

معرفی اجمالی آزمون پرلز

مطالعه‌ی بین‌المللی پیشرفت سواد خواندن (پرلز) که توسط IEA، انجمن بین‌المللی ارزش‌یابی پیشرفت تحصیلی طرح‌ریزی شده است. مطالعه‌ی وسیعی است که سواد خواندن نوآموزان در سراسر جهان را بررسی می‌کند. این مطالعه با هدف سنجش پیشرفت سواد خواندن دانش‌آموزان و جمع‌آوری اطلاعات درباره‌ی تجارب یادگیری خواندن آن‌ها در خانه و مدرسه طرح‌ریزی شده است. نخستین ارزش‌یابی پرلز در سال ۲۰۰۱ به اجرا درآمد و در بین ۳۵ کشور شرکت‌کننده، ایران رتبه‌ی ۳۲ را به دست آورد. در سال ۲۰۰۶ نیز ایران در این برنامه شرکت کرد و در بین ۴۵ نظام آموزشی رتبه ۴۰ را به دست آورد.

۱. توسعه‌ی تفکر انتقادی، تحلیلی و افزایش مهارت‌های درک مطلب

۲. ارزش‌یابی از سطوح درک مطلب دانش‌آموز

این مقاله برداشتی است از مطالب کتاب «مجموعه داستان‌ها و سؤال‌های پرلز» سال ۲۰۰۱ و ۲۰۰۶ که توسط پژوهشگاه و مطالعات آموزش و پرورش منتشر شده است. در مقدمه‌ی این کتاب هدف انتشار این مجموعه به این ترتیب آمده است: «آشنا ساختن معلمان، کارشناسان آموزشی دوره‌ی تحصیلی ابتدایی، به‌ویژه معلمان درس زبان فارسی با اهداف، حیطه‌ها، روش‌ها و سطوح ارزش‌یابی پیشرفت تحصیلی در پرلز، تا از این طریق ضمن آگاهی از ملاک‌ها و ویژگی‌های تهیه و تدوین آزمون‌های استاندارد، طراحی روش‌های تدریس و ارزش‌یابی آموزشی شرایط لازم را برای کیفیت‌بخشی به فرآیند یاددهی و یادگیری فراهم آورند.» در همین راستا، هدف اصلی این مقاله، آشنایی معلمان با انواع فرآیندهای شناختی آزمون سواد خواندن پرلز است. علاوه بر تعاریف هر سطح از فرآیند درک مطلب آزمون پرلز، مثال‌هایی از پرسش‌های داستان موش‌های وارونه (یکی از داستان‌های پرلز ۲۰۰۱) به همراه متن

تعریف سواد خواندن

پرلز سواد خواندن را به شرح زیر تفسیر می‌کند: «توانایی درک و استفاده از فرم‌های نوشتاری زبان که جامعه آن را درخواست می‌کند و یا فرد آن را ارزش‌گذاری می‌کند. نوآموزان با این توانایی می‌توانند معنای متون متفاوت را دریابند. آن‌ها برای یادگیری و شرکت در جامعه‌ی باسوادان یا برای سرگرمی و لذت می‌خوانند.» (کمبل، ۲۰۰۶)

در ارزیابی پرلز، برای طرح سؤال‌های درک مطلب از متون منتخب ارائه شده برای دانش‌آموزان از چهار نوع فرآیند درک مطلب زیر استفاده می‌شود:

۱. تمرکز و بازبایی اطلاعاتی که به صراحت در متن بیان شده‌اند

۲. استنباط‌های مستقیم

۳. تفسیر و تلفیق ایده‌ها و اطلاعات

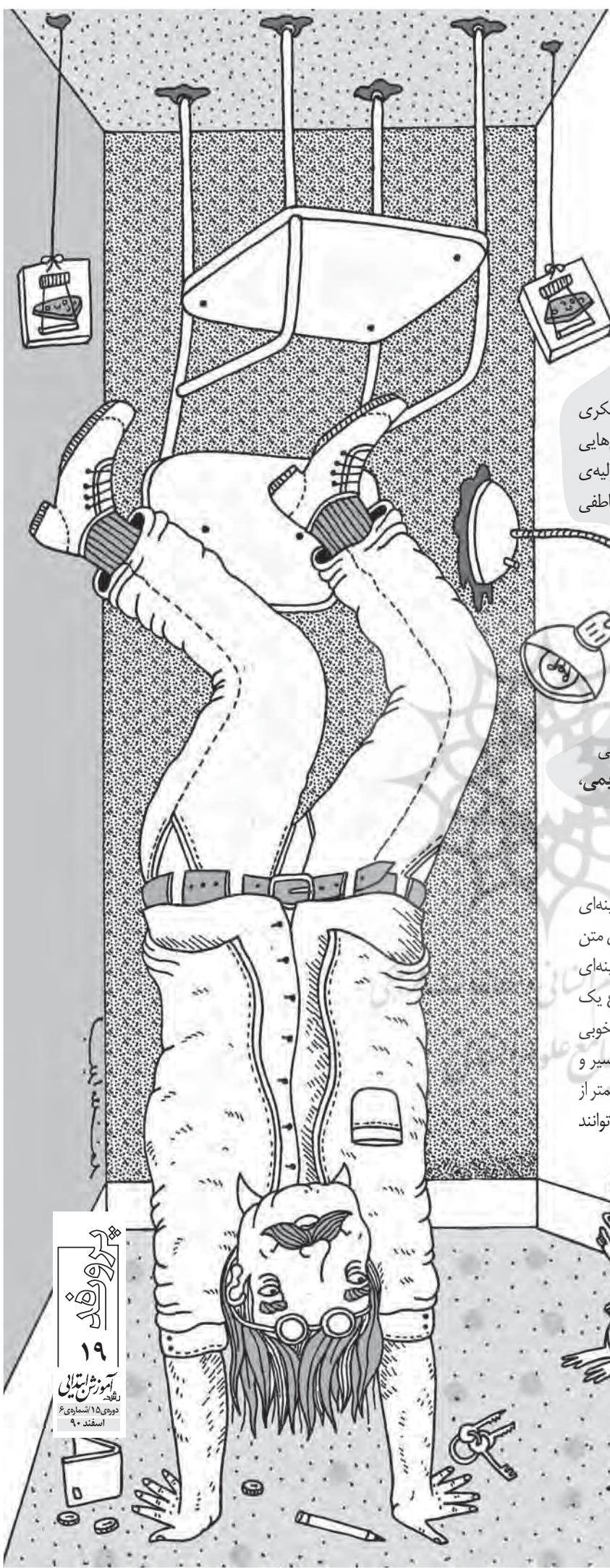
۴. بررسی و ارزیابی محتوا، زبان و عناصر متنی

سواد خواندن با روخوانی تفاوت دارد!

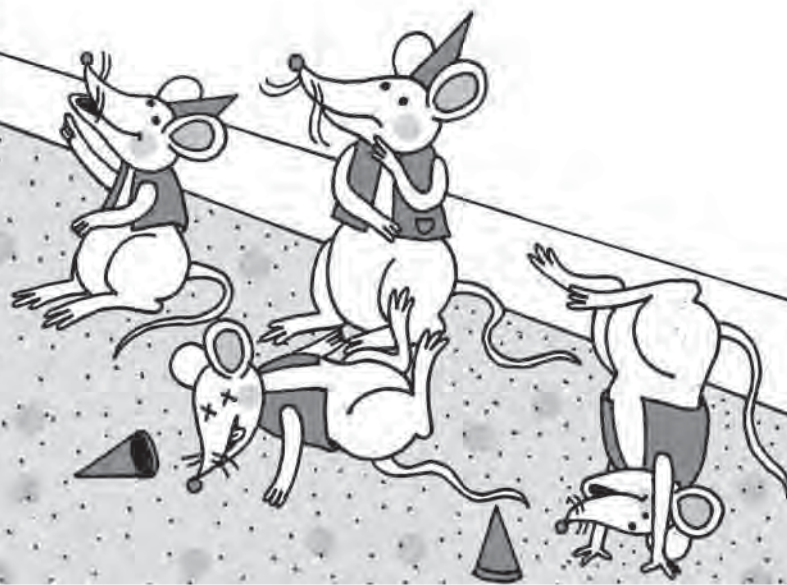
«خواندن» به معنای عرفی کلمه همان روخوانی است اما «سواد خواندن» درک مطلب است، یعنی اولاً صحیح خواندن و فهمیدن و سپس تحلیل، تفسیر، استنتاج و پردازش است تا به تولید فکری بینجامد. تعریف سواد خواندن و ابعاد آن یکی از مهم‌ترین توانایی‌هایی است که دانش‌آموزان در طول یادگیری‌های خود در سال‌های اولیه دبستان کسب می‌کنند و این توانایی در رشد عقلانی، اجتماعی و عاطفی هر کودک نقش مؤثر دارد و اساس یادگیری آن‌ها را در دیگر موضوع‌ها فراهم می‌سازد. توانایی و مهارت خواندن، کودکان را قادر می‌سازد که بتوانند در جامعه‌ی خویش به‌طور فعال و آگاهانه مشارکت داشته باشند. بهره‌گیری از روش‌های خواندن فعال و درگیر ساختن دانش‌آموزان در فرآیند یادگیری خواندن از طریق متن‌های مورد علاقه و طرح سؤال‌های تفکر برانگیز، موجب می‌شود تا دانش‌آموز خواندن را، نه در حد یک تکلیف درسی، بلکه به منزله‌ی یک نیاز اساسی در زندگی خویش تلقی کنند. (گفت‌وگو با دکتر **عبدالعظیم کریمی**، مجله‌ی رشد معلم، دی‌ماه ۱۳۸۸)

شکل سؤال‌ها

در آزمون پرلز سؤال‌ها به دو صورت تشریحی و چهار گزینه‌ای طرح می‌شوند. نسبت میان این دو نوع سؤال با توجه به ویژگی‌های متن تفاوت است. اما در میانگین، این نسبت میان سؤال‌های چهار گزینه‌ای و تشریحی برابر است. سؤال‌های تستی یک نمره دارند و از نوع یک گزینه‌ی صحیح هستند. از آن‌جا که این گونه سؤال‌ها نمی‌توانند به خوبی به ارزش‌یابی از سطوح بالای شناختی بپردازند، در دو فرآیند تفسیر و تلفیق ایده‌ها و اطلاعات و بررسی و ارزیابی محتوا و عناصر متنی کمتر از سؤال‌های چهار گزینه‌ای استفاده می‌شود. سؤال‌های تشریحی می‌توانند



پرونده
۱۹
آموزش ابتدایی
دوباره ۱۵ شماره‌ی ۶
اسفند ۹۰



۱، ۲ یا ۳ نمره داشته باشند.

خواننده می‌بایست با توجه به فضای داستان و با پیام کلی متن به آن‌ها پاسخ دهد. اگرچه عقاید و اطلاعات ممکن است به روشنی بیان شده باشند، ولی در بعضی موارد ارتباط میان آن‌ها به وضوح مشخص نیست. این گونه استنباط‌ها اغلب وابسته به متن هستند و اکثر خواننده‌ها در پاسخ به این سؤال‌ها به نتایج نسبتاً مشابهی می‌رسند.

در این ارزیابی، مجموعه‌ای از سؤال‌ها که هر کدام به یک فرآیند مربوط می‌شود، ما را قادر می‌سازد تا توانایی و مهارت دانش‌آموز را در ساختن معنا از متون نوشتاری بررسی کنیم. در ادامه به توضیح انواع فرآیندهای درک مطلب به همراه مثال‌هایی از داستان موش‌های وارونه پرداخته‌ایم.

نمونه سؤال‌ها

۱. چرا لاین می‌خواست از شر موش‌ها خلاص شود؟

الف) او همیشه از موش‌ها بدش می‌آمد.

ب) تعداد موش‌ها خیلی زیاد شده بود.

پ) موش‌ها با صدای خیلی بلند می‌خندیدند.

ت) موش‌ها تمام پنیرهایش را می‌خوردند.

پاسخ: تعداد موش‌ها خیلی زیاد شده بود.

در متن عبارتی که به‌طور مستقیم به سؤال بالا پاسخ بگوید، وجود ندارد، اما خواننده می‌تواند پاسخ آن را از خواندن بند دوم و سوم متن استنباط کند.

۲. چرا موش‌ها شب اول که از سوراخ‌های خود بیرون آمدند، با آرنج

به یکدیگر می‌زدند و با دست‌هایشان سقف را نشان می‌دادند؟

الف) چون روی سقف، یک صندلی می‌دیدند.

ب) چون به نظر آن‌ها لاین کار مسخره‌ای انجام داده بود.

پ) چون پنیرهای توی تله‌ها را می‌خواستند.

ت) چون از آن چه که دیده بودند، ترسیده بودند.

پاسخ: چون به نظر آن‌ها لاین کار مسخره‌ای انجام

داده بود. (پاسخ این سؤال را می‌توان در میان عبارت‌های بند پنجم داستان پیدا کرد.)

۳. یکی از جمله‌هایی را که نشان می‌دهد موش‌ها در شب دوم وحشت‌زده شدند، از میان جمله‌های متن پیدا کنید و در زیر بنویسید.

در متن داستان آمده است: «اما همین که چشمشان به سقف افتاد،

ناگهان خنده‌هایشان قطع شد. یکی از موش‌ها فریاد زد: وای خدای من!

آن‌جا را نگاه کنید. کف اتاق آن بالاست! موش دیگر جیغ کشید: «پناه

بر خدا! ما حتماً روی سقف ایستاده‌ایم». یکی دیگر گفت: «سرم کم کم

دارد گیج می‌رود». و دیگری گفت: «همه‌ی خون بدنم دارد توی سرم

جمع می‌شود». سر دسته‌ی موش‌ها که سبیل‌های بلندی هم داشت.

گفت این واقعاً وحشتناک است! ما باید فوراً کاری کنیم».

کلمات و عبارت‌های فریاد کشیدن، جیغ کشیدن، پناه بر خدا، وای

خدای من، نشان‌دهنده‌ی حالت ترس موش‌ها است. حتی در ادامه‌ی

گفت‌وگویی میان موش‌ها سردسته‌ی آن‌ها می‌گوید: «این واقعاً

وحشتناک است!» که راهنمای روشنی برای برداشت احساس وحشت

در میان موش‌ها است.

۴. چرا صبح روز آخر که لاین به اتاق آمد، کف اتاق پر از موش بود؟

الف) چون موش‌ها برای مدتی طولانی روی سرش ایستاده بودند.

۱. تمرکز و بازبازی اطلاعاتی که به صراحت در متن بیان شده‌اند

در سؤال‌های مربوط به این فرآیند خواننده به بازبازی اطلاعاتی که به روشنی در متن بیان شده‌اند، می‌پردازد. این سؤال‌ها کاملاً هم‌گرا بوده و برای پاسخ به آن‌ها به اطلاعات زمینه‌ای و استنباط خواننده از متن نیازی نیست. پاسخ مدنظر بدون هیچ‌کدام معنایی و به روشنی در متن بیان شده و خواننده باید آن را درون متن پیدا کرده، به عنوان پاسخ ارائه دهد.

نمونه سؤال‌ها

۱. لاین تله‌ها را کجا گذاشت؟

الف) در یک سبد

ب) نزدیک سوراخ موش‌ها

پ) زیر صندلی‌ها

ت) روی سقف اتاق

پاسخ: روی سقف اتاق

۲. لاین بعد از آن که صندلی را به سقف چسباند، چه کار کرد؟

الف) لبخند زد و چیزی نگفت.

ب) تعدادی تله موش خرید.

پ) همه چیز را به سقف چسباند.

ت) به موش‌ها مقداری پنیر داد.

پاسخ: همه چیز را به سقف چسباند.

۳. لاین وقتی موش‌ها را از کف اتاق جمع‌آوری کرد، آن‌ها را کجا

ریخت؟

پاسخ: سطل زباله

روشن است که برای پاسخ‌گویی به این سؤال‌ها، خواننده تنها باید

به متن داستان مراجعه کرده و پاسخ را از میان خطوط داستان پیدا کند.

سؤال‌های مربوط به این فرآیند به لحاظ سطح دشواری جزو آسان‌ترین

سؤال‌ها به‌شمار می‌آیند.

۲. استنباط‌های مستقیم

به هنگام خواندن متن، خواننده با قسمت‌هایی مواجه می‌شود که

برای درک و فهم آن نیاز به تلفیق چند عبارت یا بخش از داستان است.

این اطلاعات به‌طور مستقیم و به روشنی در متن اشاره‌ای نشده‌اند و

● لابن فرد زرنگی است، زیرا او توانست با نقشه‌ای که کشید از شر موش‌ها خلاص شود.

با توجه به نمونه‌ها و توضیحات ارائه شده، متوجه می‌شویم سؤال‌هایی که برای ارزش‌یابی این سطح به کار می‌روند پرسش‌هایی واگرا بوده و برپایه‌ی دیدگاه شخصی و تجربه‌های پیشین خواننده، می‌توانند متفاوت و در عین حال صحیح باشند.

۴. بررسی و ارزیابی محتوا، زبان و عناصر متنی

در این فرآیند، توجه خواننده به بررسی موشکافانه‌ی متن معطوف می‌شود و به اظهارنظر درباره‌ی آن با توجه به شناختی که از جهان دارد، می‌پردازد. خواننده، ممکن است پیام متن را یا رد یا تأیید کند و یا نسبت به آن بی‌طرف بماند. در این فرآیند، خواننده از فضای متن خارج شده و از بیرون به بررسی و ارزیابی آن می‌پردازد. خوانندگان با تعمق و تفکر درباره‌ی عناصر متن از قبیل ساختار و زبان و چگونگی ارائه‌ی اطلاعات، متن را ارزیابی می‌کنند. میزان تجربه‌ی خواندن در گذشته و آشنایی با زبان در این فرآیند از عوامل اساسی به‌شمار می‌آید.

نمونه سؤال

۱. داستان چگونه به شما نشان می‌دهند که از نظر موش‌ها چه اتفاقی داشت می‌افتاد؟

الف) با شرح دادن نظر لابن درباره‌ی موش‌ها

ب) با توصیف محل زندگی موش‌ها

پ) با تعریف کردن گفت‌وگوی موش‌ها با یکدیگر

ت) با توصیف کردن شکل و قیافه‌ی موش‌ها

۲. درباره‌ی کارهایی که لابن و موش‌ها در این داستان انجام دادند، فکر کنید. توضیح دهید چه مسئله‌ای این داستان را باور نکردنی می‌سازد؟

۳. کدام کلمات زیر بهتر از همه این داستان را توصیف می‌کند؟

الف) جدی و غم‌انگیز

ب) ترس‌ناک و پرهیجان

پ) خنده‌دار و زیرکانه

ت) تکان‌دهنده و اسرارآمیز

همان‌طور که مشاهده می‌کنید سؤال ۱ به بررسی و ارزیابی زبان و عناصر متن می‌پردازد. در این سؤال از خواننده خواسته می‌شود که به پرسشی درباره‌ی شیوه‌ی نویسنده در بیان آن‌چه داشت برای موش‌ها اتفاق می‌افتاد، پاسخ بگوید. سؤال ۲ و ۳ به بررسی و ارزیابی محتوای متن می‌پردازند. در سؤال ۲ از خواننده خواسته شده است برای غیرقابل باور بودن این داستان دلیل بیاورد و در سؤال ۳ از خواننده خواسته

می‌شود کلماتی را که به بهترین

شکل به توصیف محتوای داستان

می‌پردازند، انتخاب کند.

ب) چون لابن به موش‌ها زیاد پنیر داده بود.

پ) چون موش‌ها از سقف افتاده بودند.

ت) چون لابن به کف اتاق چسب زده بود.

با این‌که در داستان به صراحت به این سؤال پاسخ داده نشده است، ولی استنباط آن از میان چند عبارت پایانی داستان نسبتاً آسان است.

با بررسی سؤال‌های بالا متوجه می‌شویم که سؤال‌های این بخش از نوع سؤال‌های هم‌گرا هستند و پیوستگی زیادی میان پاسخ خواننده و متن وجود دارد. تفاوت آن با فرآیند اول در این است که این اطلاعات به روشنی در متن بیان نشده‌اند.

۳. تفسیر و تلفیق ایده‌ها و اطلاعات

مانند فرآیند قبل در این فرآیند نیز خواننده از سطح جملات یا عبارت فراتر رفته و به معنای نهفته در آن‌ها پی می‌برد. هنگامی که خواننده عقاید و اطلاعات موجود در متن را تفسیر و تلفیق می‌کند، بیش از زمانی که به استنباط‌های مستقیم دست می‌یابد به تجربه و دانش خود در آن زمینه نیازمند است. به این ترتیب پاسخ‌ها، با توجه به زاویه دید و نیز تجربه‌های خوانندگان درباره‌ی مسئله می‌تواند متفاوت باشد. به این ترتیب که ممکن است در پاسخ به یک سؤال فردی عملکرد قهرمان داستان را مطلوب ذکر کند و برای آن دلایل مشخص و البته منطقی بیاورد و فردی دیگر همان قهرمان را از زاویه‌ی دید خود فردی بی‌لیاقت و ناکارآمد ببیند و برای پاسخ خود دلایل قانع‌کننده‌ای ارائه دهد.

نمونه سؤال

۱. چرا لابن وقتی دید در تله‌ها موشی نیست، لبخند زد؟

۲. شب دوم موش‌ها فکر می‌کردند کجا ایستاده‌اند؟ آن‌ها در این باره چه تصمیمی گرفتند؟

۳. فکر می‌کنید گول زدن موش‌ها کار آسانی بود؟ برای پاسخ خود یک دلیل بنویسید.

۳. شما می‌توانید از روی کارهایی که لابن انجام می‌دهد، او را بشناسید و توضیح دهید او چگونه آدمی است؟ با دو مثال از کارهایی که انجام می‌دهد؛ نشان دهید او چگونه آدمی است؟

۵. خوانندگان در پاسخ به سؤال‌های بالا ممکن است پاسخ‌های متفاوت، اما درستی را ارائه دهند. برای مثال در پاسخ به سؤال ۳ ممکن است بعضی از خوانندگان، گول زدن موش‌ها را کاری دشوار و عده‌ای دیگر آن را کاری آسان تصور کنند. مانند:

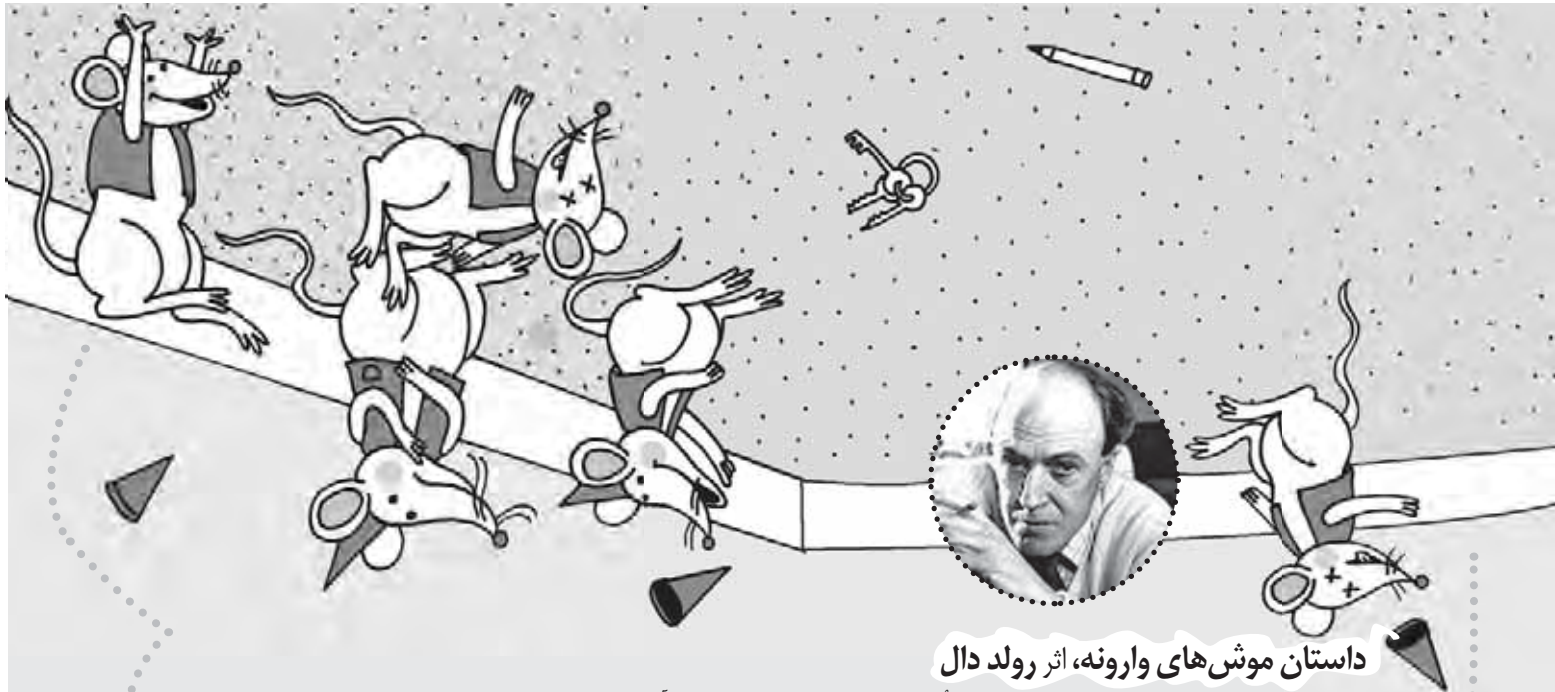
● بله، به دام انداختن آن‌ها فقط دو شب طول کشید.

● خیر، او برای به دام انداختن آن‌ها دو شب تمام وقت صرف کرد.

و یا در پاسخ به سؤال ۴، ممکن است خوانندگان پاسخ‌های درست، اما متضاد زیر را بدهند:

● لابن فرد نادانی است، زیرا برای کشتن چند موش تمام وسایل خانه را به سقف چسباند.





داستان موش‌های وارونه، اثر رولد دال

روزی روزگاری پیرمرد ۸۶ ساله‌ای بود به نام لاین. او در تمام عمر، مردی ساکت، آرام، فقیر و بسیار شاد بود. تا این که، یک روز متوجه شد در خانه‌اش موش پیدا شده است. لاین اول اهمیتی به این موضوع نداد، اما وقتی موش‌ها زیاد شدند، کم‌کم نگران شد. سرانجام زمانی رسید که دیگر نتوانست این وضع را تحمل کند.

او با خودش گفت: «دیگر کافی است. این‌ها واقعاً شورش را درآورده‌اند.»

او لنگان‌لنگان از خانه بیرون رفت و از فروشگاه پایین خیابان چند تلموش، یک قالب پنیر و مقداری چسب مایع خرید. لاین وقتی به خانه رسید، زیر تلموش‌ها چسب مالید و آن‌ها را به سقف اتاق چسباند. آن وقت با دقت در هر کدام از تلموش‌ها مقداری پنیر قرار داد و آن‌ها را برای به دام انداختن موش‌ها آماده کرد. آن شب وقتی موش‌ها از سوراخ‌های خود بیرون آمدند و تله‌ها را روی سقف اتاق دیدند، این مسئله به نظرشان شوخی خنده‌داری آمد. آن‌ها همین‌طور که کف اتاق می‌گشتند، با آرنج به یکدیگر می‌زدند و با دست‌هایشان سقف را نشان می‌دادند و قهقهه می‌خندیدند. آخر به نظر آن‌ها، تلموش روی سقف اتاق خیلی مسخره بود. صبح روز بعد وقتی لاین وارد اتاق شد و هیچ موشی را در تله‌ها ندید، لبخندی زد، اما چیزی نگفت. او صندلی را برداشت، به ته پایه‌هایش چسب زد و آن را وارونه نزدیک تله‌ها به سقف اتاق چسباند. همین کار را با میز و تلویزیون و چراغ رومیزی هم کرد. او همه‌ی چیزهایی را که کف اتاق بود، برداشت و وارونه به سقف چسباند. او حتی یک فرش کوچک هم در کنار آن‌ها قرار داد. شب بعد وقتی موش‌ها از سوراخ‌هایشان بیرون آمدند، هنوز داشتند درباره‌ی آن چه شب قبل دیده بودند، می‌گفتند و می‌خندیدند، اما همین که چشم‌شان به سقف افتاد، ناگهان خنده‌های آن‌ها قطع شد. یکی از موش‌ها فریاد زد: «وای خدای من! آن‌جا را نگاه کنید. کف اتاق آن بالاست!» موش دیگری جیغ کشید: «پناه بر خدا! ما حتماً روی سقف ایستاده‌ایم.»

یکی دیگر گفت: «سرم کم کم دارد گیج می‌رود.»

و دیگری گفت: «همه‌ی خون بدنم دارد توی سرم جمع می‌شود.»

سر دسته‌ی موش‌ها که سیبل‌های بلندی هم داشت، گفت: «این واقعاً وحشتناک است! ما باید فوراً کاری کنیم.»

یکی از موش‌های کم سن و سال فریاد زد و گفت: «اگر مجبور باشم روی سرم بایستم غش خواهیم کرد!»

– من هم همین‌طور!

– من دیگر نمی‌توانم تحمل کنم.

– کمک! یک کسی، زود یک کاری بکن!

موش‌ها داشتند کلافه می‌شدند. باز همان سردسته‌ی موش‌ها گفت: «من می‌دانم چه کار باید کرد. ما همگی روی سرمان می‌ایستیم در آن صورت درست ایستاده‌ایم.» موش‌ها همه اطاعت کردند و روی سرهایشان ایستادند. بعد از مدتی خون زیادی به مغزشان سرازیر شد و یکی‌یکی از حال رفتند. صبح روز بعد وقتی لاین وارد اتاق شد، موش‌ها را دید که کف اتاق افتاده‌اند. او به سرعت تمام آن‌ها را جمع‌آوری کرد و در یک سبد ریخت. پس چیزی که باید به یاد داشت این است که: «هر وقت دنیا خیلی وارونه به نظر آمد، شما حواستان را جمع کنید و محکم روی پای خود بایستید»

بی‌نوشت

1. PIRLS

منابع

۱. مجموعه داستان‌ها و سؤال‌های پرلز ۲۰۰۱ و ۲۰۰۶، پژوهشگاه و مطالعات آموزش و پرورش
۲. سنجش فرآیند و فرآورده‌های یادگیری، دکتر علی اکبر سیف، نشر دوران
۳. مجله‌ی رشد معلم، شماره‌ی چهارم، دی‌ماه ۱۳۸۸

قاب عکس خوش خطی

طاهره شیرخانی



آموزگار مرکز درمان اختلالات یادگیری ستایش، بابلسر
دانش آموز پسری در پایه چهارم ابتدایی داشتم. او بسیار بدخط بود و کلمات را درشت و نارسا می نوشت. مادرش همیشه از نحوه نگارش فرزند گله مند بود و دوست داشت مشکل او حل شود. کارهای متنوعی از قبیل ردگیری کلمات نقطه چین، کامل کردن شکل های هندسی، کلمات ناقص، قیچی کردن شکل های گوناگون، تقویت عضلات انگشتان با دستورزی و خمیربازی و مجاله کردن کاغذ و کارهای دیگری مانند نوشتن در فضا و روی شن را برای درمان نارسا نویسی او به کار گرفتم، ولی هیچ کدام به اندازه قاب عکس خوش خطی مؤثر نبود. یک روز با کاغذهای رنگی، قاب های درازی درست کردم و روی دفتر مشق او طوری چسباندم که داخل هر قاب یک جمله یا دو جمله کوتاه جا شود. به او گفتم این قاب، قاب عکس خوش خطی است و تو باید در این قابها، جمله های کتاب را خوش خط و زیبا بنویسی، به طوری که همه از دیدن آن مثل دیدن یک عکس یا منظره ی زیبا لذت ببرند. کسی که تا به حال به خاطر بدخطی اش سرزنش می شد، امروز از او خواسته شد که نوشته هایش را در یک قاب رنگی بنویسد و این باعث شد که برای درست نویسی و خوش خطی تمام تلاش خود را به کار بگیرد. این چنین شد که دانش آموز بدخط من، بعد از آن، همیشه خوش خط می نوشت و قاب عکس های خوش خط زیادی برایم به یادگار گذاشت.

به خاطر بدخطی اش سرزنش می شد، امروز از او خواسته شد که نوشته هایش را در یک قاب رنگی بنویسد و این باعث شد که برای درست نویسی و خوش خطی تمام تلاش خود را به کار بگیرد. این چنین شد که دانش آموز بدخط من، بعد از آن، همیشه خوش خط می نوشت و قاب عکس های خوش خط زیادی برایم به یادگار گذاشت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فردوس پاکدامن تهرانی

آموزگار دبستان شهید علایی، ناحیه ۲ اصفهان

علیرضا حرف نزن!

«علیرضا حرف نزن، علیرضا...»
وقتی به معلم گفتم علیرضا در کلاس نیست، او متوجه موضوع شد و عذرخواهی کرد. ولی من نتیجه گرفتم که گاهی دانش آموزی در کلاس انگشت نما می شود و دانش آموزان دیگر هم سوءاستفاده می کنند و می خواهند هر کار ناشایستی را که انجام می دهند، او را مقصر بدانند و به قول معروف، همه ی کاسه و کوزه ها را سر یک نفر بشکنند.
یکی از ظرافت های معلمی آن است که حواسش به همه ی دانش آموزان باشد تا خدای نکرده دانش آموز بی گناهی را مقصر نداند، حتی اگر او شلوغ ترین فرد کلاس باشد.

سرگروه آموزشی بودم و از کلاس های مدرسه ها بازدید می کردم. روزی برای بازدید به مدرسه ای رفتم که نزدیک محل سکونت من بود. یکی از بچه های محل را که اسمش علیرضا بود و در کلاس چهارم همان مدرسه درس می خواند، شناختم. او دانش آموز شلوغ و پرسروصدایی بود و در محل، شلوغ بودن او را به عینه دیده بودم. وقتی وارد کلاس شدم، او را دیدم. معلم به طور مرتب می گفت: «علیرضا حرف نزن... علیرضا ساکت باش... علیرضا بشین.»

بعد از چند دقیقه که در کلاس بودم، او برای رفتن به دست شویی از آموزگار کلاس اجازه گرفت و به بیرون رفت، ولی من با کمال تعجب دیدم که وقتی بچه ها سروصدا می کنند و آموزگار هم چنان می گوید:

مصطفی عبدلی

آموزگار عشایر، کارشناس ارشد تحقیقات آموزشی

تغییر رفتار بدون کتک خوردن!

ایجاد ارتباط منطقی و دوستانه با دانش‌آموزان عشایری

اشاره

تاکنون در شماره‌های دوم و چهارم، دو بخش از یادداشت‌های آموزگار عشایری - مصطفی عبدلی - را خوانده‌اید. در این شماره، او با صداقتی مثال‌زدنی، از چگونگی ایجاد ارتباط منطقی و دوستانه با دانش‌آموزان عشایری سخن می‌گوید و به راحتی اعتراف می‌کند که حتی برخی مواقع، دانش‌آموزانش را کتک زده است. بخش پایانی این یادداشت‌ها، در شماره‌ی هشت (اردیبهشت‌ماه ۹۱) چاپ خواهد شد.

پروژه‌ی نگاه به انسان و مطالعات فرهنگی
سال بیستم علوم انسانی

شلوغی است، کاری را انجام داد و من مجبور شدم برای کنترلش از تنبیه استفاده کنم. بعد از چند دقیقه در حینی که من مشغول درس دادن به بچه‌های پایه‌ی دیگر بودم، ساسان آمده بود، روبه‌روی من نشست و فقط به چشمانم نگاه می‌کرد. ابتدا توجه نکردم ولی تا نگاهم به چشمانش افتاد، نتوانستم جلوی خودم را بگیرم. خندیدم. ساسان هم خنده‌ای کرد و رفت آخر کلاس نشست. البته نتایج این نوع روابط حتی برای خودم هم بسیار جالب است، به طوری که متوجه شدم بچه‌ها به ظاهر، قیافه، نوع حرف‌زدن، نوع لباس پوشیدن، تمیزی، ادب گفتاری به خصوص هنگام نشستن در خانه، حتی تغییر رفتارم در موقعیت‌های گوناگون و رنگ صورتم هنگام عصبانیت توجه دقیقی دارند. به عنوان مثال مریم می‌گفت: «تو هر وقت عصبانی می‌شوی، رنگ صورتت قرمز می‌شود یا بعضی مواقع در طول یک زنگ کلاسی ممکن است چند بار عصبانی بشوی و چند بار بخندی». البته در جواب جمله‌ی دومش به او به گفتم: «فکر کن تو به جای من، معلم هستی. اگر دانش‌آموز تو کارش را درست انجام دهد، چه رفتاری بسا او داری؟ و اگر کارش را انجام ندهد، چه رفتاری می‌توانی با او انجام دهی تا متوجه اشتباهش شود؟» البته این زیاد دوست شدن با بچه‌ها گاهی کار دستم می‌داد. مثلاً یک روز در غیاب من پدر یکی از دانش‌آموزان کلاس اولم که خانه‌ی آن‌ها با مدرسه فاصله زیادی دارد، به روستا آمده بود و گفته بود که

معلم به پسر او خوب درس نمی‌دهد؛ با این دلیل که

مشق‌های شب بچه‌اش خیلی کم است. در این بین یکی از دانش‌آموزان به نام ساسان که طبع معلم دوستیش گل کرده بود، در جواب به او گفته بود: «معلم چقدر کار کند؟ ما زیاد هستیم، او بیشتر از این نمی‌رسد به ما درس بدهد (یعنی نمی‌رسد به پسر تو درس بدهد)». روز بعد که خودم به مدرسه رفتم، ساسان آمد ماجرا را برایم تعریف کرد. وقتی متوجه شدم که او چه دسته‌گلی به آب داده است به شوخی گفتم: «دستت درد نکند، ولی لطف کن دیگر از من حمایت نکن!»

برقراری رابطه‌ی دوستانه و توأم با احترام متقابل با دانش‌آموزان دوره‌ی ابتدایی امری بسیار مشکل است، چرا که ممکن است هر لحظه به دلیل عدم درک بعضی از دانش‌آموزان، معلم با بی‌احترامی‌هایی هم مواجه شود. ولی به هر حال در صورتی که بین معلم و دانش‌آموزانش چنین رابطه‌ای برقرار شود به‌طور حتم هم برای معلم و هم برای دانش‌آموزان می‌تواند فایده‌های بسیار زیادی را در پی داشته باشد. با آگاهی از این امر، یکی از مهم‌ترین هدف‌هایی که در طول سال تحصیلی به‌طور مداوم به‌دنبال آن بودم، این بود که بین خود و دانش‌آموزانم چنین رابطه‌ای را برقرار کنم. به همین منظور همیشه به دانش‌آموزانم می‌گفتم: «اگر زمانی فکر کردید من کاری را بی‌دلیل انجام می‌دهم یا اگر به نظرتان رسید من در حق کسی ظلم می‌کنم، به من بگویید.» جز **مریم** که همیشه به حق و ناحق اعتراض داشت، کسی چیزی نمی‌گفت تا بالاخره به این فکر افتادم که هر چند مدت یک‌بار از دانش‌آموزان بخواهم درباره‌ی من (معلم) انشا بنویسند. البته قبل از نوشتن انشا همیشه سفارش می‌کردم مطالب خود را صادقانه و با رعایت ادب بنویسند. در ضمن به آن‌ها قول دادم که اگر از من انتقاد کنند و بجا باشد، من حتماً رسیدگی می‌کنم. اوایل بیشتر آن‌ها می‌نوشتند: «من معلم را دوست دارم» و چند تعریف دیگر. تا این که در نتیجه‌ی یک درگیری که بین مریم و **اشکان** پیش آمد، مریم در انشایش با بیان این که معلم بین بچه‌ها تفاوت قائل می‌شود، اولین انشای انتقادی کلاس را نوشت. از طرف دیگر بچه‌ها با دیدن برخورد من که واکنش بدی نسبت به انشای مریم نشان ندادم، به مرور انتقاد را ادامه دادند و این باعث شد که پیوسته توسط بچه‌ها نقد شوم. از سوی دیگر اگر معلوم می‌شد من مقصرم، رفتار خودم را اصلاح می‌کردم. البته از این تأیید یا انتقاد آن‌ها بهره‌ی لازم را هم می‌بردم، چرا که به بچه‌ها می‌گفتم: «ببینید! حالا که من رفتار اشتباهم را تغییر می‌دهم، شما نیز باید رفتارهای نادرست خود را تغییر دهید.» اتفاقاً این کارم خیلی خوب جواب داد، به صورتی که خوش‌بختانه در انتهای سال به نحوی شده بود که بیشتر بچه‌ها با زبان، بهتر قانع می‌شدند تا ترس از کتک خوردن. حتی گاهی از والدین و معلم راهنماها می‌شنیدم که می‌گفتند: «خوب دانش‌آموزان تو را دوست دارند و از تو حرف‌شنوی می‌کنند.» البته برایشان عجیب هم بود که دانش‌آموزان هم خوب درس بخوانند و هم منظم باشند، آن هم بدون آن که کتکی بخورند یا ترسی در بین باشد و با معلم هم رابطه‌ی دوستانه‌ای داشته باشند. آن‌ها معتقد بودند اگر ترسی در بین نباشد، دانش‌آموزان کاری را درست انجام نمی‌دهند. من گاهی اوقات هم مجبور می‌شدم برای از کنترل خارج نشدن کلاس، از تنبیه استفاده کنم، ولی آنقدر محدود بود که به چشم نمی‌آمد. چون بعد از هر تنبیهی متوجه می‌شدم که دانش‌آموز تنبیه شده نه تنها از من کینه‌ای به دل نگرفته است، بلکه از کار خود نیز پشیمان است و حتی دنبال آن می‌گردد تا دوباره با من همان رابطه‌ی دوستانه‌ی قبلی را داشته باشد. البته در این بین تأیید بچه‌های دیگر که یواشکی به او می‌گفتند حقت بود، بی‌تأثیر نبود. مثلاً یکی از دانش‌آموزانم به نام **ساسان** که دانش‌آموز خیلی

پیام‌های قرآنی در رتبه نوآموز

آموزگاران پایه‌ی دوم و سوم عمل کنند، سایر آموزگاران الگو بگیرند

شکوه تقدیس‌یابان

فرهنگی بازنشسته و کارشناس ارشد آموزشی

آموزگاران گرامی پایه‌های دوم و سوم ابتدایی، برای ایجاد تنوع در تکالیف و جلب توجه و دقت شاگردان به محتوای مجلات رشد و تفهیم و ادراک آیه‌های قرآن کریم، در ارتباط نزدیک خداوند با انسان و طبیعت و همه‌ی مخلوقات، می‌توانید جدول صفحه‌ی ۲۷ را که از صفحات ۲۴ و ۲۵ مجله‌ی رشد «نوآموز» شماره‌ی یک استفاده شده است، تکثیر کرده و در اختیار دانش‌آموزان قرار دهید؛ تا آنان در صورت آمادگی با قرائت اصل آیه و یا ترجمه‌ی آن، تصویر مربوطه در این صفحات را انتخاب کرده و در جای مناسب جدول شماره‌گذاری کنند. در ضمن چند روش استفاده برای نمونه ارائه می‌شود.

۱. در کلاس، معلم با خواندن و ترجمه‌ی هر آیه، بچه‌ها را متوجه تصویرهای این دو صفحه می‌کند تا در جدول شماره‌ی مرتبط با آن تصویر را بنویسند.

۲. بچه‌ها جدول قرآنی را به منزل می‌برند و با خواندن ترجمه‌ی فارسی هر آیه، تصویر مرتبط و مناسب آن را در جدول و در آخرین ستون شماره‌گذاری می‌کنند.

۳. در صورت نداشتن وسیله‌ی تکثیر در مدرسه، این فعالیت در کلاس و به صورت گروهی قابل انجام است. دانش‌آموزان پس از این فعالیت، نتیجه‌ی کارشان را جمع‌بندی کرده و ذهنیاتشان را بروز می‌دهند و اگر سؤال‌ی دارند، مطرح می‌کنند.



یادآوری: لازم است قبل از شروع این فعالیت، دانش آموزان تصویرهای مجله‌ی خود را، شماره گذاری کنند و آیه‌های قرآنی را با احترام محفوظ نگه دارند.

جدول پیام‌های قرآنی

ردیف	چند آیه از قرآن مجید	ترجمه‌ی فارسی	سوره، آیه	شماره‌ی تصویر در مجله
۱	وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ	قسم به آسمان‌های بلند که دارای کاخ‌های با عظمت است.	البروج، ۱	
۲	وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا	قسم به آفتاب و تابش آن.	شمس، ۱	
۳	وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰهَا	قسم به روز هنگامی که جهان را روشن سازد.	شمس، ۳	
۴	وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا	قسم به نفس (ناطقه‌ی انسان) که او را نیکو بیافرید.	شمس، ۷	
۵	وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ	آن خدایی که گیاه را از زمین رویانید.	الاعلیٰ، ۱	
۶	وَعِنَبًا وَقَضْبًا وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا	و باغ انگور و گیاهانی که هر چه درو کنند باز بروید و درخت زیتون و نخل خرما.	عبس، ۲۸ و ۲۹	
۷	مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِإِنْعَامِكُمْ	تا شما آدمیان و حیوانات شما از آن بهره‌مند شوید.	عبس، ۳۲	
۸	هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا	اوست همان خدایی که همه‌ی موجودات زمین را برای شما خلق کرد.	بقره، ۲۹	
۹	وَضَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ	و ابر را سایبان شما ساختیم.	بقره، ۵۷	
۱۰	الْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ	کشتی‌هایی که روی آب با آن چه نفع خلق (مردم) در آن است، در حرکتند.	بقره، ۱۶۴	



در آستانه‌ی فرارسیدن عید و هم‌زمان با آغاز سفرهای نوروزی
در نامه‌ی یک آموزگار به رییس راهنمایی و رانندگی عنوان شد:

با این همه مسافرت

چرا خانواده‌ی آقای هاشمی تصادف نمی‌کنند؟

مریم روزبهانی

آموزگار پایه‌ی سوم دبستان شهید هاشمی‌نژاد، منطقه‌ی ۵ تهران

که سوار می‌شوند در و کاپوتشان فرو رفته است! ابتدا، باید از این همه دقت و همکاری آقای هاشمی با مرکز کنترل ترافیک تشکر کرد که تمام طول مسیر سفر خود از وسایل نقلیه‌ی عمومی استفاده می‌کند. این که چرا این خانواده محترم این قدر مسافرت را دوست دارند، می‌تواند چند دلیل داشته باشد. اول از همه این که؛ اداره‌ی پست شهر کازرون خواسته است یکی از نیروهای خوب خود را به نیشابور منتقل کند، تا این مأمور، دو نوع شیوه‌ی کار را در دو شهر با آب و هوا، فرهنگ و آداب و رسوم و لهجه‌ی متفاوت تجربه کند و تجربیات خود را نیز به آن‌ها بیاموزد. (البته آن‌ها از قبل فکری به حال سمت این مأمور پست کرده‌اند و بهتر از آن، این که خانه‌ای هم برای آن‌ها در نیشابور در نظر گرفته‌اند).

دوم این که؛ احتمالاً اداره‌ی پست شهر کازرون «کارت سفر» آقای هاشمی را هر سال شارژ می‌کند و آن‌ها با خیال آسوده به سفر می‌روند. سوم این که؛ مهمان‌پذیرهایی که آقای هاشمی با خانواده در آن

با سلام و عرض ادب حضور محترم سردار مؤمنی، ریاست محترم راهنمایی و رانندگی!

خانواده‌ی هاشمی چند سالی است (هشت سال از تألیف مجدد این کتاب می‌گذرد) مهمان بچه‌های کلاس سوم دبستان‌های سراسر ایران است.

این خانواده هر سال فصل پاییز ما را بهار کرده، چمدان می‌بندند و عازم سفر می‌شوند و ما را نیز همراه خود می‌برند.

آن‌ها در طی این مسیر از وقت و محیط اطراف استفاده‌ی بسیار می‌کنند. آقای هاشمی برای این که در این سفر به فرزندانش مهارت‌های زندگی و اجتماعی را بیاموزد، هم به آن‌ها فرصت پرسیدن می‌دهد و هم خیلی خوب به سؤالاتشان پاسخ می‌دهد. این خانواده، یک خانواده‌ی نمونه هستند که هم در خانه و هم در مسافرت همکاری دارند.

چند وقت پیش یکی از همکاران ارجمندم را که به تازگی بازنشسته (به عبارتی به‌بار نشسته) شده است، دیدم و او احوال آقای هاشمی را پرسید: «آیا هنوز هم در حال سفر هستند؟»

سؤالش مرا به فکر فرو برد، چگونه است که این خانواده سال‌هاست سفر می‌کنند و از مسیرهای پرییچ و خم می‌گذرند. هم در روز در حال حرکت هستند و هم در شب. هم سوار اتوبوس و تاکسی می‌شوند و هم قطار. پس چرا نه با اتوبوس به ته دره سقوط می‌کنند و نه تاکسی‌هایی



نسلی را که قرار است فردا پشت فرمان خودروهای این شهر و کشور بنشینند را به همیاری خود برگزیدید. ای کاش قبل از این انتخاب، انتخاب شایسته‌تری هم می‌داشتید و معلمانی را که قرار است در این آموزش به شما کمک کنند نیز به همیاری خود برمی‌گزیدید. زیرا که آموزش به تمامی این همیاران به صرف وقت و هزینه بسیاری منجر می‌شد و شما می‌توانستید از معلمان به عنوان بازویی پرتوان در طرح خود بهره ببرید.

من خواستم ادای رسالت کنم و همیار افتخاری شما باشم و پیام شما را به رانندگان خوب فرداهای این سرزمین برسانم. بنده شاگردان کلاس را به شهرک ترافیک نبردم، زیرا باید منتظر می‌ماندم که مدرسه از اداره مجوز این کار را بگیرد و هم باید از والدین رضایت گرفته می‌شد.

در گوشه‌ای از حیاط با صفای مدرسه‌مان شهرک ترافیک را با کمترین امکانات درست کردم و علائم راهنمایی و رانندگی را به آن‌ها آموختم. تا ۹ سال دیگر که برای دریافت گواهینامه به شهرک آزمایش یا هر یک از آموزشگاه‌های تعلیم رانندگی می‌روند، با توجه و دقت کافی، بالاترین سطح را در مهارت رانندگی کسب کنند؛ تا هم خودشان سالم بمانند و هم مراقب سلامتی دیگران باشند.

در پایان از مأموران نیروی انتظامی بسیار متشکرم که به‌خوبی مراقب این رانندگان عزیز بوده‌اند تا این امانت‌ها را که به دستشان سپرده شده است به سلامت به مقصد برسانند. و از جناب آقای غلامعلی حداد عادل نیز بسیار سپاس گزارم که این به دست این چنین رانندگانی شایسته سپرده‌اند.

پذیرفته شده و به استراحت می‌پردازند، در همه‌ی شهرها، طرف قرارداد با کارت سفر ایشان هستند و یا این که قیمت‌های بسیار مناسبی دارند! چهارم این که؛ اهل و عیالشان هم مثل خود آقای هاشمی مسافرت را بسیار دوست دارند، به‌خصوص اگر دسته‌جمعی و همراه با مادر بزرگشان باشد. آن‌ها دوست دارند که هم زیارت کنند و هم سیاحت. هم درس بدهند و هم درس یاد بگیرند.

آقای هاشمی می‌خواهد چگونگی زندگی مسالمت‌آمیز در یک اجتماع بزرگ‌تر از خانواده را به فرزندان خود بیاموزد، به شکلی که تابع قوانین باشند تا هم خودشان و هم دیگران در سلامت جسمی و روانی کامل به سر برند و آن‌ها به ما یادآور می‌شوند که ما نیز در حال سفر هستیم؛ در این سفر در یک مهمان‌پذیر به نام دنیا، که می‌تواند برای عده‌ای پنج ستاره و برای عده‌ای بدون ستاره باشد، پذیرفته شده‌ایم. پس این سفر را چگونه باید آغاز کرد و ادامه داد تا به سلامت به مقصد رسید و چه سوغاتی را همراه با خود ببریم؟

و اما یکی از مهم‌ترین دلایل آن است که؛ باید به رانندگانی که این خانواده را سال‌هاست همراهی می‌کنند تا به مقصد برسند، آفرین گفت. آفرین بر آنان که به همه‌ی علائم راهنمایی و رانندگی توجه دارند و سرعت مطمئنه را رعایت می‌کنند.

و هزاران آفرین بر آنان که خط سفید وسط جاده را می‌شناسند و سبقت بی‌جا نگرفته و نمی‌گیرند و باز هم هزاران درود بر آن‌ها که برای جان این مسافره‌ای خوششان ارزش قائل بوده و هستند و به آن‌ها اجازه می‌دهند که زنده بمانند و زندگی کنند.

جناب آقای سردار مؤمنی! شما در اقدامی شایسته و هوش‌مندانه



اعظم فرازنده نیا

آموزگار دبستان حضرت رقیه (س)، ناحیه ۱ زنجان

بادوستی یادگیری را آسان کنیم

وقتی با همکاران درباره‌ی کلاس و وضعیت درسی بچه‌ها صحبت می‌کنیم، بعضی از آن‌ها گلابه دارند که خیلی زمان می‌برد تا دانش‌آموزان به کلاس، کتاب‌ها و موضوعات درسی دل ببندند، اما من عنوان می‌کنم که با این مشکل روبه‌رو نیستیم. زمانی که تجربه‌ی خودم را بازگو می‌کنم، برایشان جالب است. حالا قصد دارم این تجربه را هم‌چنین برای دیگر همکاران دلسوزم تعریف کنم. چند سالی است که آموزگار پایه‌ی دوم ابتدایی هستم. وقتی بچه‌ها از دوره‌ی آموزش حروف الفبا به عرصه‌ی ترکیب و جمله‌سازی و متن‌خوانی پا می‌گذارند، به تلاش و دقت چند برابر احتیاج دارند. بنابراین باید از همان روزهای اول شروع کرد. چند روز اول مهرماه را به بازآموزی و یادآوری حروف می‌گذرانیم. وقتی حروف را معرفی می‌کنم، آن‌ها دست روی حروف کتاب می‌کشند و آن را لمس می‌کنند و خودشان هم در دفتر می‌نویسند. می‌گویم: «حالا با انگشتانتان رویش بکشید و حس کنید با این حرف‌ها دوست شده‌اید.» آن‌ها کلمه می‌سازند و کلمات را در جمله به کار می‌برند و این حس ادامه دارد و هر روز که دفترها را باز می‌کنند، یادآوری می‌کنم که: «بچه‌ها، اول روی ورقه که می‌خواهید بنویسید، دست بکشید. به مدداتان دست بکشید. چون می‌خواهید به کمک خدای مهربان با این وسایل، خواندن و نوشتن را تکمیل کنید.»

وقتی اسم دوستی را می‌آورم و می‌گویم بچه‌ها این‌ها هم دوستان ما هستند، خوش حال می‌شوند، چون کلمه‌ی دوستی زیباست. با یادآوری حروف الفبا می‌گویم دست روی کتاب‌هایتان بکشید و در دلتان بگویید که با آن‌ها دوست هستید. با احترام با آن‌ها رفتار کنید. تمیزشان نگه دارید و جلدشان کنید. به این صورت مطالب در ذهنشان می‌ماند و همیشه دقت می‌کنند از کتاب و کلمات عقب نیفتند و دیگر هیچ دانش‌آموزی در پی بازیگوشی نیست. در رابطه با درس‌های دیگر هم به این گونه عمل می‌شود، چون روی صفحات دست می‌کشند، ابتدا با صفحه آشنا می‌شوند و شماره‌ی صفحه و عکس‌ها در ذهنشان می‌ماند و سپس تمرین و تکرار می‌کنند تا درس را خوب یاد بگیرند.

گاه علم از زبان مطالعات فرزند
برمال جامع علوم اسلامی



پرفروش
۳۰
آموزش ابتدایی
دوره‌ی ۱۵ آسمانوی ۶
اسفند ۹۰

قصه‌های یک کلاس اولی به قلم آموزگار کلاس اولی

سایه‌ها به صف

سعیده اصلاحی

آموزگار پایه‌ی اول، منطقه‌ی ۱۵ تهران

کوچک‌تر که بودم، وقتی برق می‌رفت و مادرم چراغ روشنایی روی دیوار را روشن می‌کرد، من هم می‌رفتم و با سایه‌ی انگشتانم روی دیوار شکلک درمی‌آوردم و می‌خندیدم.

این خاطره امروز سر کلاس علوم یک دفعه به یادم آمد و آن قدر در شیرینی خیالم غرق شدم که حتی خانم معلم هم متوجه شد حواسم به درس نیست. برای همین صدایم کرد: «آیدا... آیدا... کجایی؟» بی‌اختیار گفتم: «اجازه خانم، داشتم به شکلک‌های سایه‌ای فکر می‌کردم». خانم سر تکان داد و با لبخند گفت: «اتفاقاً توی بخش نور، این کار رو هم می‌کنیم، ولی حالا بهتره به درس گوش کنی، باشه؟»

با شادی گفتم: «اجازه خانم، چشم». درس به قسمت سایه رسید و موقع روخوانی خانم معلم، متوجه شدم وقتی چیزی جلوی تابش نور را بگیرد، سایه‌ی آن چیز روی دیوار پشت سرش، تشکیل می‌شود.

دل توی دلم نبود. دوست داشتم زودتر آن بازی را که خانم قولش را داده بود، شروع شود. بالاخره، در زنگ ورزش به آرزویم رسیدم. خانم برای هر گروه، یک قسمت از دیوار حیاط را مشخص کرد تا بچه‌ها به صورت عملی، دلیل تشکیل سایه را یاد بگیرند. برخلاف زنگ ورزش‌های قبلی، به جای نرمش دسته‌جمعی، وسطی، ساحل و دریا، خرس وسط، همه مشغول هنرنمایی بودند. بعضی‌ها هم از خنده ریشه می‌رفتند و ناگهان ولو می‌شدند کف حیاط و داد می‌زدند: «وای سایه‌ام افتاد!» بعضی‌ها هم راه افتاده بودند توی حیاط و به سایه‌ی دراز پشت سرشان می‌خندیدند. گرم بازی بودیم که خانم سوت زد و گفت: «سایه‌ها به صف... می‌خواهیم برگردیم کلاس، نزدیک زنگه... اول همه برید به ترتیب دست و صورتتون رو بشویید... سریع‌تر...»

آن روز خیلی خوش گذشت و ما خوب خوب یاد گرفتیم که اگر نور نباشد، سایه درست نمی‌شود.

از آن روز به بعد هر وقت هوا گرفته و ابری بود، سایه‌بازی بچه‌ها توی حیاط

هم تعطیل می‌شد، ولی در روزهای آفتابی تقریباً همه‌ی زنگ‌های

تفریح، زنگ‌های ورزش و حتی موقع رفتن از مدرسه به خانه،

این بازی یکی از شادترین سرگرمی‌های ما بود.



خاطرات به یاد ماندنی

کلاس درس محل به چالش کشیدن اطلاعات و مهارت‌های آموزگاران است. خانم **اکرم السادات حسینی** از دبستان شهید عاشق‌لو، منطقه ۱۸ تهران نیز از آن دسته معلم‌هایی است که نتیجه‌ی فعالیت‌های خود را پس از به کار بستن دانش و تجربه، به معرض نمایش گذاشته است.

این فعالیت که «خاطرات به یاد ماندنی» نام دارد، در کلاس‌های پنجم به انجام رسیده است. از آن جایی که دانش‌آموزان پایه‌ی پنجم در آخرین سال دوره‌ی ابتدایی هستند، خانم حسینی می‌خواهد که دفتر خاطرات را هر روز یک نفر از ایشان به خانه ببرد و شیرین‌ترین خاطره‌ی خود را بنویسد و عکس خود را بالای آن بچسباند. مهم‌ترین فایده‌ی این کار علاوه بر مهارت نوشتن و خواندن، بیان احساسات و نگرش‌های مثبت دانش‌آموزان در زندگی و آشنایی با عواطف و نظرات دیگر هم‌سالان است. در ادامه خاطره‌ی امیرحسین محمدیان از کلاس ۵/۲ را بخوانید.



سال ۸۹-۱۳۸۸ برای من بهترین سال تحصیلی بود. روز اول که من به کلاس آمدم، از کلاسمان خوشم نیامد، زیرا در و دیوار آن خیلی بد بود و یک تخته‌ی سیاه داغون داشتیم. وقتی معلممان - خانم حسینی - به کلاس آمد، من از او خیلی خوشم آمدم و خدا را شکر کردم که او معلم من شده است.

او با سلیقه‌ی بسیار، کلاس را به بهترین نحو تزئین کرد. وقتی برای کلاس پرده و رومیزی نصب کردیم، کلاس خیلی زیبا شد. ما با کمک خانواده‌ها برای کلاس تخته‌ی نو هم تهیه کردیم. خانم معلم هم با برنامه‌ریزی‌های خوب خود همه‌ی مراسم و جشن‌ها را به خوبی برگزار کرد، مانند جشن دهه‌ی فجر، میلاد امام رضا(ع) و عید غدیرخم. روزی که با همه‌ی بچه‌ها در کلاس ناهار خوردیم، روزهایی که در کلاس زیارت عاشورا و دعای توسل می‌خواندیم، همه‌ی این روزها برای من خاطرات خوبی هستند.

امیدوارم خانم حسینی سالم و تندرست باشند و در زندگی موفق باشند.